

مبادی نظام مند سازی قرائن در اصول فقه و تنظیم نسبت های دلالی

روح الله آهنگران

دانشجوی دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

(نویسنده مسئول) دکتر جمشید معصومی

استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

Jamshid.Masoumi@iau.ac.ir

دکتر مجید وزیری

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

قرائن در اصول فقه، رکن بنیادین کشف مراد جدی شارع و تنظیم نسبت های دلالی میان ادله اند؛ با این حال، میراث اصولی موجود بیشتر به صورت پراکنده و جزئی مطرح شده و فاقد الگویی منسجم برای نظام مند سازی است. این پژوهش با طرح پرسش محوری «چه مبانی می تواند نظام مند سازی قرائن در اصول فقه را ممکن سازد»، در پی طراحی مدلی مرحله محور و چند لایه برای بهره برداری اجتهادی از قرائن است. هدف تحقیق، تبیین سه دسته مبادی است: مبانی تحقق قرینیت، مبانی سنخ شناسی قرائن، و مبانی تنظیم گرایانه قرائن در نسبت های دلالی. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی است و داده ها بر پایه تتبع در منابع اصولی و آثار معاصر قرینه شناسی گردآوری شده اند. یافته ها نشان می دهد که مبانی تحقق قرینیت با ارکانی چون اقتران و ذوالقرینه، تقدم دلالی قرینه، وحدت مخاطب و بستر ارتباطی، سطح اعتبار شناختی الگو را می سازند؛ مبانی سنخ شناسی با تقسیم چهارگانه و نوآوری در تفکیک قرائن زمینه ای و مکمل، سطح ساختاری-کارکردی الگو را سامان می دهند؛ و مبانی تنظیم گرایانه در قالب چارچوب های تحدیدی، نظارتی، جمع دلالی و ترجیحی، سطح کاربردی دلالی را روشن می سازند. بدین سان، قرائن از قواعدی پراکنده به منظومه ای تحلیلی و قابل ارزیابی در اصول فقه تبدیل می شوند که دقت در فهم نصوص را ارتقا می دهد و روش شناسی اجتهاد اصولی را منسجم می سازد.

کلید واژگان: مبادی قرینیت، قرینه، سنخ شناسی قرائن، نسبت های دلالی، نظام مند سازی، استظهار.

طرح مسأله

قرائن در علم اصول فقه، از ارکان بنیادین در کشف مراد جدی شارع، تحلیل ظهورات الفاظ و تنظیم نسبت‌های دلالتی میان ادله به‌شمار می‌آیند. بدون شناسایی و به‌کارگیری صحیح آن‌ها، استظهار از نصوص شرعی دچار اختلال می‌شود و فرایند اجتهاد از اتقان و انسجام لازم برخوردار نخواهد بود. با این حال، مباحث مربوط به قرائن در منابع اصولی غالباً به‌صورت پراکنده و جزئی مطرح شده‌اند؛ به‌ویژه ذیل موضوعاتی چون عام و خاص، مطلق و مقید، حقیقت و مجاز، تعارض ادله و اصول عملیه. این پراکندگی موجب شده است که فقیه در مقام استنباط، ناگزیر از مراجعه به قواعد متفرق باشد، بی‌آنکه الگویی مرحله‌محور و نظام‌مند برای «تشخیص»، «اعتبارسنجی»، «طبقه‌بندی» و «تنظیم دلالتی» قرائن در اختیار داشته باشد. این وضعیت پیامدهای متعددی دارد: نخست، تشّت در فهم ظهورات و عدم انسجام در تحلیل دلالت‌های لفظی؛ دوم، خلط میان قرائن معتبر و غیرمعتبر و دشواری در تعیین حدود حجیت؛ و سوم، سرایت نابجا به اصول عملی مانند براءت، احتیاط و استصحاب، که در نتیجه فرایند اجتهاد را پیچیده و غیرقابل ارزیابی می‌سازد. از سوی دیگر، اختلاف نظر میان اصولیان در تلقی از قرائن - مانند گستره اعتبار قرائن حالی و مقامیه، یا حدود اثرگذاری قرائن منفصل در شکل‌گیری ظهورات ثانوی - نشان می‌دهد که فقدان چارچوب نظری جامع، موجب پراکندگی و برداشت‌های متعارض در مقام عمل شده است.

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که آثار معاصر هرچند گامی در «قرینه‌شناسی» برداشته‌اند، اما هنوز از ارائه الگویی جامع برای «مبادی نظام‌مندسازی قرائن» فاصله دارند. برای نمونه، اسفندیاری در مقاله «قرینه‌شناسی در اصول فقه» بیشتر بر تبیین ماهیت قرینه و نقش آن در مرزبندی اجمال و ظهور تمرکز کرده است تا طراحی یک نظام تحلیلی.^۱ اسلامی در «جایگاه قرائن منفصل در شکل‌گیری ظهورات ثانوی» به قواعدی مانند تقدیم خاص بر عام و حکومت پرداخته، ولی مباحث او محدود به بخشی از قرائن منفصل مانده و به کل منظومه قرائن تعمیم نیافته است.^۲ مقاله «جایگاه قرینه مقابله در استنباط» نیز تنها یک قرینه خاص را در تحدید اطلاق بررسی می‌کند.^۳ در حوزه تفسیر، پژوهش‌هایی چون خدمتکار آرانی و شریفی گرم‌دره درباره نقش قرائن در اختلافات تفسیری یا کارکرد سؤال راوی، هرچند اهمیت قرائن را نشان داده‌اند، اما وارد بحث مبادی نظام‌مندسازی نشده‌اند.^۴ همچنین تلاش‌هایی مانند محقق داماد و شاه‌نوش فروشانی بیشتر به تحلیل مفهومی انتقال معنا بسنده کرده‌اند.^۵ این بررسی نشان می‌دهد که برخی آثار معاصر هرچند بر اهمیت قرائن تأکید کرده‌اند، هنوز از ارائه یک الگوی جامع برای نظام‌مندسازی فاصله دارند. خلأ اصلی در سه سطح قابل مشاهده است: نخست، فقدان تبیین منسجم ارکان تحقق قرینیت؛ دوم، نبود نظامی کارآمد برای سنخ‌شناسی کاربردی قرائن؛ و سوم، فقدان چارچوبی روشن برای تبیین نقش‌آفرینی قرائن در تنظیم نسبت‌های دلالتی. بر این اساس، پرسش محوری مقاله حاضر آن است که آیا می‌توان الگویی مرحله‌محور و چندلایه برای بهره‌برداری اجتهادی از قرائن طراحی کرد؛ الگویی که از یک‌سو مبانی تحقق قرینیت و تشخیص آن (مانند اقتران و ذوالقرینه،

^۱ اسفندیاری (اسلامی)، رضا. «قرینه‌شناسی در اصول فقه مقارن»

^۲ اسلامی، رضا. «جایگاه قرائن منفصل در شکل‌گیری ظهورات ثانوی».

^۳ اسلامی اسفندیاری، رضا؛ صاعدرازی، محمد. «جایگاه قرینه مقابله در استنباط».

^۴ خدمتکار آرانی، خدیجه؛ همیمی تبار، حمیدرضا؛ رستگار جزی، پرویز. «بررسی نقش قرائن در گوناگونی رهیافت‌های تفسیری با محوریت تفسیر آیت‌الله صادقی‌تهرانی و عزّت دروزه»؛ شریفی گرم‌دره، وحید؛ رفعت، محسن. «کارکردهای قرینه سؤال راوی در فهم احادیث فقهی».

^۵ محقق داماد، سید مصطفی؛ شاه‌نوش فروشانی، محمد عبدالصالح. «مفهوم قرینه و نقش آن در فهم معنای یک متن».

تأثیر و تقدم دلالی قرینه، وحدت مخاطب و بستر ارتباطی، و تمیز قرینه از ذوالقرینه) را به صورت منّح بیان کند، و از سوی دیگر مبانی سنخ‌شناسی قرائن (متصل، منفصل، حالی/مقامی و لّبی، همراه با تفکیک قرائن زمینه‌ای و مکمل) و مبانی تنظیم‌گرایانه آن‌ها در نسبت‌های دلالی (تحدیدی، نظارتی، جمع دلالی و ترجیحی) را در یک منظومه واحد به هم پیوند زند. چنین الگویی می‌تواند نشان دهد هر قرینه در کدام مرحله از استظهار وارد می‌شود، چه نوع اثری بر ظهورات دارد، و در کدام چارچوب دلالی - مانند تخصیص، تقید، حکومت، ورود، جمع عرفی، تأویل یا ترجیح در تعارض و تراحم - باید تحلیل گردد.

۱. مفهوم شناسی قرینه

واژه «قرینه» از ریشه «قَرَن» به معنای همراهی و پیوند میان دو چیز آمده است. در لغت، معانی گوناگونی چون همسر، نشانه، نظیر و هر آنچه بر مطلبی دلالت کند ذکر شده است.^۱ معنای مشترک همه این کاربردها همان «همراهی و نزدیکی» است که اصولیان نیز بر آن تکیه کرده‌اند. در اصطلاح اصولی، قرینه نشانه‌ای است که بدون آنکه در لفظ استعمال شده باشد، بر معنایی دلالت می‌کند و در تفسیر یا تغییر معنای لفظ نقش دارد. جرجانی در التعریفات می‌گوید: «القرینه أمر یشير إلى المطلوب»؛ یعنی نشانه‌ای که به مطلوب اشاره دارد.^۲ همچنین تعریف دیگری آمده است: «هي الأمر الدالّ علی شيء لا بالوضع»، یعنی امری که بدون اتکا به قرارداد زبانی بر معنا دلالت می‌کند. شهید صدر نیز قرینه را «الدلالة المعدّة إعداداً نوعياً لتفسير دلالة أخرى وتحويل مفادها» دانسته است.^۳ بنابراین قرینه ابزاری بنیادین در اصول فقه برای کشف مراد متکلم است.

۲. مبانی تحقق قرینیت و تشخیص آن

در اجتهاد اصولی، اعتبار قرینه تنها با تحقق شرایط ساختاری آن معتبر است؛ صرف وجود نشانه در کلام کافی نیست. همان‌گونه که استعاره یا کنایه در بلاغت نیازمند عناصر خاص است، قرینیت نیز در اصول فقه وابسته به ارکان مشخص می‌باشد. بررسی این ارکان نخستین گام در اعتبارسنجی و بهره‌برداری اصولی از قرائن است و چارچوبی روشن برای تحلیل جایگاه آن‌ها در فرآیند استظهار فراهم می‌سازد. ارکان اصلی عبارت‌اند از: اقتران، ذوالقرینه، تأثیر، تقدم دلالی قرینه، وحدت مخاطب، تمیز قرینه از ذوالقرینه، و بستر ارتباطی میان متکلم و مخاطب. این مجموعه، سازوکار تحقق قرینیت را در سطح ساختار کلام و فضای ارتباطی تبیین می‌کند و بنیان نظری ورود به مبانی سنخی و دلالتی هست. برخی از اصولیین تأکید می‌کنند که تحقق قرینیت بر مبادی وضع استوار است؛ زیرا وضع، نوعی اختصاص لفظ به معناست و همین اختصاص، ذهن مخاطب را بی‌نیاز از قرینه‌ی افزوده به معنا منتقل می‌سازد. تفکیک وضع به تعیینی و تعینی نشان می‌دهد که منشأ قرینه گاه جعل صریح واضع و گاه تراکم استعمال است. همچنین تقسیم چهارگانه‌ی وضع بیانگر آن است که

^۱ ابن‌درید، جمهره اللغه، ۷۹۳/۲؛ ابن‌منظور، لسان العرب، ۱۳/۳۳۹ تا ۳۴۰؛ جرجانی، التعریفات، ۷۵؛ معین، فرهنگ فارسی معین، ۱۲۳۸؛ جوهری، الصحاح،

۲۱۸۱/۶؛ نفیسی، فرهنگ نفیسی، ۲۶۴۲/۴.

^۲ جرجانی، التعریفات، ۷۵.

^۳ نهانوی، موسوعه کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، ۱۳۱۵/۲؛ حسن، معجم أصول الفقه، ۲۲۱؛ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۹۲/۷.

سنخ وضع، دامنه‌ی نیاز به قرائن زمینه‌ای یا مکمل را پیشاپیش تعریف می‌کند. بدین‌سان، هیچ قرینه‌ای جدا از نحوه‌ی وضع و موضوع له قابل فهم نیست.^۱

۱.۲. اقتران و ذوالقرینه

اقتران به معنای پیوند میان قرینه و ذوالقرینه است؛ رابطه‌ای دلالتی که موجب اثرگذاری قرینه بر معنا یا حکم ذوالقرینه می‌شود.^۲ اقتران بر دو گونه است: حقیقی و اعتباری. اقتران حقیقی مانند قید متصل در «أكرم العالم العادل» یا قرائن حالی چون فریاد «شیر آمد» هنگام فرار است. اقتران اعتباری یا عرفی است، مانند خاص منفصل که عرف با توجه به انسجام مقاصد متکلم رابطه قرینیت را برقرار می‌سازد، یا غیرعرفی است که مجتهد با چینش چند خطاب آن را ایجاد می‌کند. نتیجه آنکه اقتران حقیقی منشأ قرینیت قطعی است، اقتران اعتباری عرفی در استظهار ثانوی حجیت دارد، و اقتران غیرعرفی تابع قواعد استدلال مستقل است نه ضوابط استظهار.

ذوالقرینه همان نص یا خطابی است که قرینه به آن تعلق می‌گیرد و بدون آن، قرینه موضوعی برای تأثیر ندارد.^۳ نصوص در نسبت با قرینه سه دسته‌اند: نص مبتدأ که مستقل در دلالت است^۴، مانند «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ»^۵؛ نص قرینه که در کنار نص دیگر معنا می‌یابد، مانند «لَا تُقْبَلُ صَلَاةٌ بِغَيْرِ طَهْوَرٍ»^۶؛ و نص دوگانه که گاه مبتدأ و گاه قرینه است^۷، مانند «أَوْ لَا مَسْئَمَ النَّسَاءُ»^۸. گاه نیز از ترکیب دو نص مبتدأ معنای تازه‌ای کشف می‌شود: یا قرینیت لفظی مبتنی بر ظهور عرفی، یا استنتاج عقلی حاصل از چینش مقدمات؛ مانند تفاوت میان «الخمر حرام لانه مسکر» (قرینیت لفظی) و کنار هم قرار دادن «الخمر حرام» با «کل مسکر حرام» (استنتاج عقلی).^۹

۲.۲. تأثیر و تقدم قرینه بر ذوالقرینه

تأثیر، ثمره حضور قرینه در معنا یا حکم ذوالقرینه است و می‌تواند در تقویت یا تضعیف ظهور لفظ، رفع اجمال، یا ترجیح یکی از معانی نمود یابد. تأثیر قرینه در فرآیند دلالت به سه صورت ظاهر می‌شود: نخست آنکه قرینه می‌تواند ظهور لفظ را استحکام بخشد یا از اعتبار

^۱ آخوندخراسانی، کفایه الاصول، ۱۰ تا ۱۳

^۲ اسلامی، قرینه‌شناسی در اصول فقه مقارن، ۴۳۶/۱؛ مبارک، القرائن عند الأصولیین، ۴۹۰؛ نائینی، أجود التقریرات، ۵۳۶/۱؛ مظفر، أصول الفقه، ۱۳۲/۱.

^۳ اسلامی، قرینه‌شناسی در اصول فقه مقارن، ۴۳۷/۱؛ مبارک، القرائن عند الأصولیین، ۱۳۶؛ میرزای قمی، القوانين المحکمة فی الاصول، ۳۸۷/۱؛ مظفر، اصول الفقه، ۱۳۵/۱.

^۴ اسلامی، قرینه‌شناسی در اصول فقه مقارن، ۴۳۷؛ مبارک، القرائن عند الأصولیین، ۸۴۴؛ میرزای قمی، القوانين المحکمة فی الاصول، ۱۹۸/۲؛ حلی، اصول الفقه، ۴۵۷/۵.

^۵ بقره: ۴۳

^۶ اسلامی، قرینه‌شناسی در اصول فقه مقارن، ۴۳۷؛ انصاری، رسائل فقهیه، ۳۳۴.

^۷ اسلامی، قرینه‌شناسی در اصول فقه مقارن، ۴۳۷؛ صدر، ما وراء الفقه، ۳۲۶/۶.

^۸ نساء: ۴۳

^۹ اسلامی، قرینه‌شناسی در اصول فقه مقارن، ۴۳۸؛ حلی، اصول الفقه، ۳۱۹/۵؛ مظفر، اصول الفقه، ۱۸۷/۲.

بیندازد، دوم آنکه در موارد اجمال یکی از معانی محتمل را برجسته می‌سازد و سوم آنکه گاه موجب انتقال لفظ از معنای ظاهری به معنای دیگر می‌گردد.^۱

یکی از مهم‌ترین جلوه‌های تأثیر، تقدم قرینه بر ذوالقرینه است. مقصود آن است که ظهور قرینه بر ظهور ذوالقرینه مقدم باشد. این تقدم به سبب آن است که قرینه در مقام تفسیر عمل می‌کند.^۲ مواردی چون تقدیم خاص بر عام، مقید بر مطلق و اظهر بر ظاهر از باب قرینیت نوعی تلقی می‌شوند و مواردی مانند تقدیم حاکم بر محکوم قرینیت شخصی و خاص محسوب می‌گردند.^۳ اصولیون روایت دال بر حرمت گوشت خرگوش را قرینه‌ای بر مراد شارع از عموم آیه «کل ما فی الأرض»^۴ می‌دانند و اصالة السند را بر اصالة الظهور مقدم می‌شمارند.^۵ عرف نیز ظهور قرینه را بر ظهور ذوالقرینه مقدم می‌داند و حتی در صورت ضعف سند قرینه آن را مانع از قرینیت نمی‌داند، زیرا معیار دلالت عرفی هست نه وثاقت سند. بنابراین اگر سند قرینه ظنی و سند ذوالقرینه قطعی باشد، باز هم عرف قرینه را معتبر می‌داند، چراکه شارع بر اساس موازین عرفی سخن می‌گوید و کلماتش را به عرف القا می‌کند. شهید صدر میان مراحل دلالت تصویری و تصدیقی تفکیک می‌کند و معتقد است که در مرحله تصویری ظهور قرینه ظهور ذوالقرینه را افناء می‌سازد.^۶

۳.۲. وحدت مخاطب در قرینه و بستر ارتباطی قرینیت

از ارکان مهم تحقق قرینیت، وحدت مخاطب در قرینه و ذوالقرینه و نیز وجود بستر ارتباطی میان متکلم و مخاطب است. اگر مخاطب قرینه با مخاطب ذوالقرینه متفاوت باشد، امکان ارتباط دلالتی میان آن دو مخدوش خواهد شد.^۷ مخاطب باید بتواند هم قرینه و هم ذوالقرینه را در یک سیاق ارتباطی دریافت کند تا مراد جدی متکلم را کشف نماید. افزون بر وحدت مخاطب، تحقق قرینیت نیازمند بستر ارتباطی است.^۸ قرینه پیش از آنکه در مقام دلالت ظاهر شود، در فضای گفت‌وگو شکل می‌گیرد؛ و این تعامل متوقف بر دو عنصر اساسی است: اهتمام متکلم در انتقال معنا و اهتمام مخاطب در فهم معنا.^۹ در بررسی قرائن لَبّی باید رابطه آن‌ها با اصل «اصالة عدم القرینة» روشن شود. اصولیان امامیه تأکید کرده‌اند که سکوت راوی تنها می‌تواند نبود قرائن لفظی را نشان دهد، نه قرائن لَبّی و ارتکازی. به بیان دیگر، در مواردی مانند انصراف «ماء» به «ماء طاهر» یا ارتکاز عدم شمول اطلاق نسبت به موارد حرجی، نمی‌توان تنها به سکوت ناقل یا نبود تصریح تکیه کرد و قرینیت را نفی نمود. این نکته همان است که در مباحث «حکومت لَبّی»، «مناسبات حکم و موضوع» و «بنای

^۱ اسلامی، قرینه‌شناسی در اصول فقه مقارن، ۴۳۷ تا ۴۳۸؛ مبارک، القرائن عند الأصولیین، ۲۱۵ تا ۲۲۵.

^۲ نائینی، أجود التقريرات، ۵۳۵/۱؛ صدر، دروس فی علم الأصول، ۱۴۷/۱؛ مظفر، أصول الفقه، ۱۶۲/۱.

^۳ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۷۳/۷ تا ۱۷۴؛ خویی، دراسات فی علم الأصول، ۳۶۴/۴.

^۴ بقره: ۲۹.

^۵ نائینی، أجود التقريرات، ۵۳۶/۱؛ مظفر، أصول الفقه، ۱۶۳/۱ تا ۱۶۴.

^۶ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۷۳/۷ تا ۱۷۴.

^۷ ابن‌نجیم، فتح الغفار بشرح المنار، ۳۱۰؛ امام خمینی، مناهج الوصول، ۳۳۷/۲.

^۸ ابن‌رشد، الضروری فی أصول الفقه، ۱۰۴ تا ۱۰۵.

^۹ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۲۸۳؛ انصاری، فرائد الأصول، ۵۵/۱ و ۲۴/۲؛ نائینی، أجود التقريرات، ۱۵۷/۱؛ هاشمی شاهرودی، اضواء و آراء، ۲۵۲/۲ تا

۲۵۳؛ عاملی، خلاصة الفصول، ۱۴/۱.

عقلاء» در بحوث شهید صدر مورد تأکید قرار گرفته است. بنابراین، اگر احتمال وجود چنین قرائنی عرفاً قابل توجه باشد، ظهور کلام دچار اجمال می‌شود و اصل «عدم القرینه» جاری نیست.

۲. ۴. تمییز قرینه از ذوالقرینه

تمییز دقیق جایگاه قرینه از ذوالقرینه یکی از ارکان بنیادین در تحقق قرینیت است. قرینه عنصری تابع در دلالت است که در مقام تفسیر، تحدید یا ترجیح معنا عمل می‌کند، در حالی که ذوالقرینه حامل ظهور اولیه است. برای تشخیص این تمایز چهار مبنا قابل استفاده است: **مبنای دلالت‌شناسی:** هر لفظی اگر به‌طور مستقل بر معنا دلالت کند ذوالقرینه و هر لفظی که دلالتش متوقف بر دیگری باشد قرینه است.^۱

مبنای فهم عرفی: در بسیاری موارد تشخیص قرینه و ذوالقرینه بر عهده عرف است و عرف در تعارض‌هایی مانند عام و خاص، خاص را قرینه تلقی می‌کند.^۲

مبنای وضع‌شناسی: هر دلالتی به‌واسطه وضع ذوالقرینه و هر دلالتی خارج از وضع قرینه است.^۳

مبنای ساختار جمله: ارکان جمله مانند مبتدا و خبر ذوالقرینه و توابعی چون صفت و حال در نقش قرینه ظاهر می‌شوند.^۴ این مبانی چهارگانه نشان می‌دهد که قرینه در برابر وضع قرار می‌گیرد و هرچند به فهم عرفی شناخته می‌شود، ملاک این فهم آن است که قرینه در جایگاه ارکان کلام نیست، استقلال در دلالت ندارد، و اثرش تصرف در دلالت ذوالقرینه و دارا بودن لسان تفسیر و نظارت است.

۲. ۵. حکم شک در قرینه و قرینیت

در مواردی که نسبت به اصل وجود قرینه یا میزان قرینیت آن تردید ایجاد شود، باید میان قرائن متصل و منفصل تفکیک کرد. در قرائن متصل، شک در قرینیت موجب اجمال می‌گردد؛ زیرا قرینه متصله مانع انعقاد ظهور تصدیقی است. اما در قرائن منفصل، چون نقش آن‌ها معارض حجیت است نه مانع انعقاد، شک در قرینیت اثری ندارد و ظهوری که به مرحله حجیت رسیده محفوظ خواهد ماند. همچنین در قرائن لَبّی باید توجه داشت که احتمال وجود قرینه ارتکازی با اصل عدم برطرف نمی‌شود؛ زیرا بنای عقلاء، سیره متشرعه و مناسبات حکم و موضوع در ذهن متکلم و مخاطب مفروض است و راوی معمولاً آن‌ها را جداگانه نقل نمی‌کند. این تفکیک نشان می‌دهد که نظام‌مندسازی قرائن نیازمند دقت در جایگاه هر قرینه در فرایند استظهار است.

۳. مبانی سنخ‌شناسی قرائن

سنخ‌شناسی قرائن با تقسیم ساختاری، کارکردی و روشی، ابزار تشخیص نوع قرینه و میزان اثر آن در اجتهاد است و مبنای فهم دقیق‌تر نصوص و نظام‌مندسازی قرائن در اصول فقه می‌باشد.

^۱ اسلامی، قرینه‌شناسی در اصول فقه مقارن، ۴۴۰؛ مظفر، أصول الفقه، ۱۴۳/۱.

^۲ نائینی، أجدود التقريرات، ۵۳۶/۱؛ امام خمینی، تنقیح الأصول، ۴/۴۶۴.

^۳ حسینی شاهرودی، نتائج الأفكار، ۴۰۵/۲.

^۴ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۲۲/۱.

۳.۱. تقسیم ساختاری قرائن

قرائن در اصول فقه ابزار اصلی برای کشف مراد متکلم و تحلیل دلالت‌های لفظی هستند. اصولیان امامیه و اهل سنت با وجود تفاوت‌های اصطلاحی و روشی، در اصل ضرورت توجه به قرائن و نقش آن‌ها در استظهار اتفاق نظر دارند.

مرحوم آخوند خراسانی در کفایه بیان می‌کند که اختلاف اسم و حرف در موضوع له نیست، بلکه در کیفیت استعمال و اراده‌ی متکلم است؛ اسم برای معانی مستقل و حرف برای معانی آلی و وابسته وضع شده است، هرچند هر دو می‌توانند به اعتبار خاصی عام تلقی شوند.^۱ این تحلیل دو سنخ قرینه را نشان می‌دهد: نخست، قرائن تشخیصی مانند ضمائر و اسماء اشاره که با وجود موضوع له عام، به واسطه‌ی شیوه‌ی خطاب جزئی‌ت می‌یابند؛ دوم، قرائن استقلال‌ی/آلی که از نسبت اسم و حرف ناشی می‌شوند و بدون توجه به پیوندشان معنا ناقص می‌ماند. این تفکیک روشن می‌سازد که برخی قرائن لفظی ذاتاً «زمینه‌ای» اند و برخی «مکمل»؛ همچنین تحلیل خبر و انشاء نشان می‌دهد که تمایز آن‌ها نیز به اراده‌ی متکلم وابسته است و بحث «وحدت مخاطب و بستر ارتباطی» را تقویت می‌کند.

از نظر ساختاری، قرائن به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

أ. **قرائن متصل:** نشانه‌هایی که در لحظه صدور کلام همراه آن‌اند و مانع از انعقاد ظهور تصدیقی در همان آغاز سخن می‌شوند. این قرائن ممکن است لفظی باشند (مانند شرط، وصف، استثناء، غایت، سیاق و تعلیل) یا غیرلفظی (مانند حالت جدیت متکلم یا ارتکاز مخاطب).

۲

ب. **قرائن منفصل:** قرائنی که مستقل از کلام اصلی صادر شده و پس از تحقق ظهور، حجیت آن را زائل می‌سازند، بی‌آنکه اصل دلالت را مخدوش کنند. حجیت قرینه منفصل مشروط به وصول آن به مخاطب است و تا زمانی که قرینه به نحو معتبر به مخاطب نرسیده باشد، نمی‌تواند ظهور سابق را از حجیت ساقط کند.^۳

ج. **قرائن حالی و مقامی:** نشانه‌هایی که از شرایط صدور کلام مانند زمان، مکان و وضعیت روانی یا اجتماعی متکلم و مخاطب نشأت می‌گیرند و در تحلیل اوامر و نواهی و تشخیص حقیقت از مجاز و تعیین اراده استعمالی کاربرد دارند. مقام‌هایی چون انذار، تبشیر،

^۱ آخوند خراسانی، کفایه الاصول، ۱۰ تا ۱۳

^۲ اسلامی، قرینه‌شناسی در اصول فقه مقارن، ۴۴۸؛ انصاری، فرائد الأصول، ۶۸/۱؛ مظفر، أصول الفقه، ۱۳۸/۲؛ بدران، المدخل، ۱۸۹ تا ۱۹۰؛ باقلانی، التقریب والإرشاد، ۷۰/۳؛ بصری، المعتمد، ۲۶۲/۱؛ سمرقندی، میزان الأصول، ۲۸۴/۱؛ مبارک، القرائن عند الأصولیین، ۱۷۶ تا ۱۷۷؛ نائینی، أجود التقريرات، ۱۶۶/۱؛ رشتی، بدائع الأفكار، ۳۰۹؛ مظفر، أصول الفقه، ۴۶۵/۲؛ صدر، دروس فی علم الأصول، ۱۰۶/۱؛ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۹۰/۲ و ۳۴۵/۴؛ بدری، معجم مفردات أصول الفقه، ۲۲۸.

^۳ نائینی، أجود التقريرات، ۱۶۶/۱؛ صدر، دروس فی علم الأصول، ۱۰۶/۱؛ اسلامی، قرینه‌شناسی در اصول فقه مقارن، ۴۴۸؛ انصاری، فرائد الأصول، ۶۸/۱؛ باقلانی، التقریب والإرشاد، ۷۰/۳؛ بدران، المدخل، ۱۸۹ تا ۱۹۰؛ بصری، المعتمد، ۲۶۲/۱؛ سمرقندی، میزان الأصول، ۲۸۴/۱؛ مبارک، القرائن عند الأصولیین، ۱۷۶ تا ۱۷۷؛ بدری، معجم مفردات أصول الفقه، ۲۲۹؛ رشتی، بدائع الأفكار، ۳۰۹؛ مظفر، أصول الفقه، ۱۳۸/۲ و ۴۶۵؛ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۹۰/۲ و ۳۴۵/۴.

تخفیف، تعظیم، تأسیس، اجمال و تفصیل از جمله مواردی‌اند که در استنباط مراد جدی متکلم نقش برجسته دارند. در امامیه اصطلاحاتی چون قرینه مقام، سؤال، مورد و تمثیل در این دسته قرار می‌گیرند و در اهل سنت نیز قرائن معنوی و اشارات عرفی مورد توجه‌اند.^۱

د. قرائن لَبّی: قرائنی که از سنخ الفاظ نیستند و مبتنی بر قواعد عقلی، ارتکازات عرفی و مناسبات منطقی‌اند، مانند مناسبت حکم و موضوع، بنای عقلاء و سیره متشرعه. این قرائن گاه متصل‌اند (مانند ارتکازات عرفی) و گاه منفصل (مانند اجماع). این قرائن در مواردی چون تعارض ظواهر، تحلیل مجاز، تخصیص عام و تعیین مراد شارع نقش کلیدی دارند. در امامیه اصطلاحاتی چون قرینه ارتکازی، امتنان، مذاق فقها، مناسبت حکم و موضوع، اجماع، بنای عقلاء و سیره متشرعه در این دسته جای می‌گیرند و در اهل سنت نیز اصولیانی چون جوینی و غزالی بر اهمیت قرائن عقلیه تأکید کرده‌اند. ویژگی مهم آن‌ها حضور ذهنی نزد متکلم و مخاطب هست که در صورت احتمال، موجب اجمال می‌گردد.^۲

بررسی تطبیقی اقسام قرائن در دو مکتب اصولی امامیه و اهل سنت نشان می‌دهد که با وجود تفاوت در اصطلاحات و شیوه‌های تقسیم، ساختار تحلیلی مشترکی میان فریقین وجود دارد. این ساختار، با تلفیق چهار دسته سنتی با پنج محور تحلیلی و اعتباری شامل به اعتبار منشأ (شرعی - عقلی - حسی و عرفی)، به اعتبار هیأت قرائن (لفظی و غیرلفظی)، به اعتبار پیوستگی و گسستگی آن به ذوالقرینه (متصل و منفصل)، به اعتبار قدرت اثرگذاری قرائن (قطعی و ظنی) و به اعتبار وظیفه معنایی (صارفه - معینه - مفهمه - شخصی و نوعی). این مبانی زمینه‌ساز الگویی منسجم برای نظام‌مندسازی قرائن در اجتهاد است؛ الگویی که در تحلیل ظهورات، رفع تعارض و اعتبارسنجی ادله نقش‌آفرین بوده و افق‌های تازه‌ای در فهم دقیق‌تر نصوص شرعی می‌گشاید.

۲.۳. تقسیم کارکرد و روشی قرائن

از جمله تقسیمات نوین در سنخ‌شناسی قرائن، تقسیم آن‌ها براساس نقش و کارکرد در فرآیند اجتهاد فقهی است. این تقسیم، قرائن را به دو دسته «زمینه‌ای» و «مکمل» تفکیک می‌کند؛ به گونه‌ای که هر دسته در مرحله‌ای خاص از تحلیل دلالت‌های لفظی ایفای نقش می‌نماید.

أ. قرائن زمینه‌ای: آن دسته از نشانه‌هایی‌اند که در لحظه صدور کلام و شکل‌گیری ظهور ابتدایی معنا نقشی مستقیم دارند. در علم معانی، هنگامی که متن از سطح زیرساختی به روساختی منتقل می‌شود، اصطلاح «المعانی الثوانی» یا «معانی ثانویه» به کار می‌رود؛ یعنی دلالت‌هایی فراتر از معنای لغوی که از ترکیب، سیاق، مقام و مقتضای حال به دست می‌آیند. این معانی حاصل توجه به نظم خاص کلام، تقدیم و تأخیر اجزای جمله، نوع تأکید یا ایجاز، و شرایط مخاطب و مقام گفتارند. قرائن زمینه‌ای - اعم از لفظی و غیرلفظی -

^۱ مکارم شیرازی، أنوار الأصول، ۱/۱۴۵؛ ابن‌قیم جوزیه، إعلام الموقعین، ۲/۳۸۵؛ اسلامی، قرینه‌شناسی در اصول فقه مقارن، ۴۴۸؛ انصاری، فرائد الأصول، ۱/۸۱۰/۲؛ ابن‌قیم جوزیه، إعلام الموقعین، ۵/۵۳۱؛ جوینی، البرهان، ۱/۷۸؛ باقلانی، التقریب والإرشاد، ۳/۱۵۰؛ بدران، المدخل، ۴۰۴؛ بصری، المعتمد، ۱/۲۴؛ سمرقندی، میزان الأصول، ۱/۴۱۸؛ مبارک، القرائن عند الأصولیین، ۱/۱۴۶؛ وحید بهبهانی، الفوائد الحائریه، ۳۱۶؛ بدری، معجم مفردات أصول الفقه، ۲۲۹؛ نائینی، أجدود التقريرات، ۲/۹۲؛ رشتی، بدائع الأفكار، ۱۴۳ و ۲۴۹؛ مظفر، أصول الفقه، ۲۸/۱.

^۲ اسلامی، قرینه‌شناسی در اصول فقه مقارن، ۴۴۸؛ مظفر، أصول الفقه، ۲/۱۰۵؛ مکارم شیرازی، أنوار الأصول، ۳/۵۲۴؛ انصاری، فرائد الأصول، ۲/۸۱۰؛ بدران، المدخل، ۴۰۴؛ بصری، المعتمد، ۲/۳۵۸؛ سمرقندی، میزان الأصول، ۱/۴۱۸؛ مبارک، القرائن عند الأصولیین، ۱/۱۴۶؛ بدری، معجم مفردات أصول الفقه، ۲۲۸؛ نائینی، أجدود التقريرات، ۱/۱۶۶؛ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۵/۱۸۱.

غالباً در همین سطح عمل می‌کنند و ظهور ابتدایی را به‌گونه‌ای معین می‌سازند که در مرحله ظهور جدی یا تثبیت و تحدید معنا اثرگذار است. برای نمونه، سیاق تهدیدی امر را به وجوب نزدیک می‌کند، سیاق امتنان آن را به ترخیص سوق می‌دهد، و حالت تقيه ظهور جدی را از ظاهر لفظ جدا می‌سازد. این قرائن یا دارای حجیت مستقل‌اند یا چنان در ساختار لفظی و ترکیب جمله جای گرفته‌اند که بدون آن‌ها ظهور معنا ممکن نیست. کارکردشان معمولاً تعیینی، تقییدی یا صارف است و اغلب از جنس قرائن پیشینی به شمار می‌روند. مصادیق این دسته شامل سیاق، مقابله، صارفه، معینه، سؤال راوی، غلبه استعمالی، مفهمه، شخصی، و نیز قرائن غیرلفظی مانند مقامیه، حالی، ارتکازی، عرفی، حسی و شرعی است؛ مشروط بر آن‌که در لحظه صدور و در ساختار کلام نقش پیشینی ایفا کنند. برای شناسایی آن‌ها منابع لغوی مانند «غریب‌الحديث» و «مفردات کلام» به کار می‌رود.^۱ در مواردی، ظهور ابتدایی حاصل از این قرائن چنان مستقر است که در مرحله اجتهاد و ورود قرائن مکمل، همچنان زمینه تثبیت یا تحدید ظهور جدید را فراهم می‌سازد و تعامل میان ظهورات را سامان می‌دهد.

ب. قرائن مکمل: آن دسته از نشانه‌هایی‌اند که در مرحله پسینی اجتهاد و در تعامل با ادله دیگر نقش ایفا می‌کنند. بخش مهمی از این قرائن در مبنای اصولیین معاصر به‌عنوان «قرینه نوعی» شناخته می‌شود؛ یعنی بناها و سیره‌های عام عرفی که هرگاه شرایطشان محقق شود، به‌طور طبیعی قرینه بر تصرف در ظهور دیگری محسوب می‌گردند. نمونه‌های روشن آن تقدیم خاص بر عام، تقدیم مقید منفصل بر مطلق، تقدیم أظهر بر ظاهر و اخذ «قدر متیقن در مقام تخاطب» است.^۲ این قرائن نوعی دو کارکرد اصلی دارند: نخست در سطح ثبوت ظهور، جایی که عرف با مشاهده دو خطاب عام و خاص یا مطلق و مقید، بی‌درنگ خاص یا مقید را قرینه بر تصرف در دیگری می‌فهمد؛ دوم در سطح ادله حجیت، زیرا بر اساس اصل تبعیت متکلم از بناهای عرفی، همین بناهای نوعی در ادله حجیت ظهور (سیره عقلاء و امضای شارع) اخذ می‌شوند. بنابراین دلیل حجیت ظهور تنها ظهورهایی را معتبر می‌داند که مطابق این ساختار نوعی فهمیده شده باشند. قرائن مکمل فاقد حجیت مستقل‌اند، اما در رفع اجمال، ابهام، تعارض یا تراحم معنا نقش مؤثر دارند. منشأ آن‌ها می‌تواند شهرت فتوایی، مذاق شارع، سیره متشرعه، ارتکاز عقلایی، مناسبت حکم و موضوع یا عرف تفسیری باشد. همچنین در مقام ترجیح، برخی قرائن لُتی مانند اجماع، مقامیه و حالیه، قرائن منفصل تفسیری و قرائن ظنی معتبر نیز در این دسته قرار می‌گیرند. این قرائن نه در لحظه صدور کلام، بلکه در مرحله تحلیل و تفسیر ظهور ثانوی فعال می‌شوند و نسبت‌های دلالتی میان ادله را تنظیم می‌کنند. بدین‌سان، در کنار قرائن زمینه‌ای که ظهور ابتدایی را شکل می‌دهند، قرائن مکمل در ظهور ثانوی نقش دارند و گاه موجب تحدید یا تقویت ظهور اولیه می‌شوند. این تقسیم‌بندی فهم دقیق‌تری از فرآیند استظهار و ملاک حجیت فراهم می‌سازد.^۳

^۱ هاشمی، جواهر البلاغه، ۴۴؛ بصری، المعتمد، ۳۴۲/۲ و ۳۴۶؛ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۲۹۲؛ انصاری، فرائد الأصول، ۲۳۴/۱؛ مظفر، أصول الفقه،

۲۵۰/۱ و ۳۱۵/۲؛ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۷۳/۷؛ رشتی، بدائع الأفكار، ۲۱۷.

^۲ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۷۳ تا ۱۷۶.

^۳ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۷۳ تا ۱۷۶.

۴. مبانی تنظیم گرایانه قرائن در نسبت های دلالتی

یکی از مراحل مهم در اجتهاد، تحلیل نسبت های دلالتی میان ادله متعدد است؛ زیرا این نسبت ها تعیین کننده مراد جدی شارع در میان ظهورات گوناگون و گاه متعارض اند. در این فرآیند، قرائن نقش واسطه دارند و با تصرف در ظهورات، از طریق تفسیر، تقييد، تخصيص، ترجيح يا تأويل، مسير استظهار را از ابهام به انسجام هدايت مي کنند. برخی اصوليان در مباحث حقيقت و مجاز، شروط استعمال مجازي، علائم چهارگانه دلالت و نیز احوال پنج گانه لفظ را مطرح کرده اند. این مباحث نشان می دهد که علائم حقيقت و مجاز ابزار احراز یا نفی قرينه صارفه اند و بررسی احوال لفظ دستور کار ترجيح قرائن را فراهم می آورد.^۱ با توجه به این نوع نگرش، در این مقاله مبانی تحديدي، نظارتی و ترجیحی در تنظیم نسبت های دلالتی بر اساس همین مباحث بازآرایی و مرحله محور سامان داده می شود. مبنای تحديدي که ظهور را محدود می سازد، مبنای نظارتی که بر معنای دليل ديگر نظارت دارد و آن را تفسیر می کند، مبنای جمع دلالتی که راهی برای جمع عرفی میان دو ظهور فراهم می آورد، و مبنای ترجیحی که در صورت تعارض، دلیلی را که کاشفیت و ارتباط بیشتری با واقع دارد مقدم می دارد. این مبانی جایگاه قرينه را در مقام تخصيص، تقييد، تفسیر، حکومت، ترجيح يا تأويل روشن می سازند و به فقيه امکان می دهند نسبت دلالتی میان ادله را دقيق و روشمند تنظیم کنند. بدین سان، تنظیم نسبت های دلالتی نه تنها ابزار فهم نصوص، بلکه یکی از ارکان بنيادین در نظام مندسازی قرائن در روش شناسی اصول فقه معاصر به شمار می آید.

۴.۱. مبنای تحديدي (تخصيص و تقييد)

یکی از کارکردهای اصلی قرائن در اصول فقه، تحديد ظهور ادله شرعی است. قرينه - چه لفظی یا حالی، متصل یا منفصل - ظهور دليل را از اطلاق، عموم یا اجمال خارج کرده و آن را به معنای خاص تر و روشن تر تبديل می کند. این نقش در قالب هایی چون تخصيص عام، تقييد مطلق، تبیین مجمل، و رفع ظهور ظاهر در برابر نص یا اظهر تحقق می یابد.^۲ مبنای تحديدي در حقيقت همان جمع عرفی میان نسبت های عام و خاص، مطلق و مقید، مبين و مجمل، و نص و ظاهر است؛ اما به دليل گستردگی کاربرد، به صورت مستقل بررسی می شود.

أ. **نسبت عام و خاص:** در این نسبت، دليل خاص به عنوان قرينه، ظهور دليل عام را محدود می سازد. این تخصيص ممکن است به واسطه قرائن متصل مانند استثناء، یا قرائن منفصل مانند روایت یا اجماع تحقق یابد.^۳ شهيد صدر در تحليل خود توضيح می دهد که در موارد تخصيص منفصل، در واقع سه نسبت وجود دارد: نخست، نسبت میان خود عام و خاص که در قالب جمع عرفی و قرينيت نوعيه تحقق می یابد؛ دوم، نسبت میان دليل حجيت عام و دليل حجيت خاص که به صورت ورود حجيت خاص بر حجيت عام شکل می گیرد؛ و سوم،

^۱ آخوند خراسانی، کفایه الأصول، ۱۳ تا ۲۰.

^۲ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۷۷/۷؛ نائینی، أجود التقریرات، ۵۳۶/۱.

^۳ مظفر، أصول الفقه، ۱۴۲/۱؛ نائینی، أجود التقریرات، ۴۵۰/۱ و ۵۰۹/۲؛ آخوند خراسانی، کفایه الأصول، ۴۳۸؛ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۲۱۰/۲ و ۲۸۱/۳ و ۳۲۴/۷ و ۲۹۲.

سقوط ظهور عام در مورد خاص.^۱ تحلیل شهید صدر نشان می‌دهد که اساس این تخصیص بر «قرینه نوعی» و جمع عرفی است و نتیجه آن تبدیل ظهور عام به ظهور ثانوی هست.

ب. نسبت مطلق و مقید: در مواردی که لفظ مطلق در کنار دلیل مقید قرار گیرد، قرینه مقید، دلالت مطلق را تحدید می‌کند. این تقیید ممکن است از طریق قید لفظی، شرط، وصف، یا حتی قرائن حالی و لبی صورت پذیرد. در اینجا نیز، قرینه مقید، ظهور مطلق را تصرف می‌کند و معنای خاص‌تری را تثبیت می‌نماید.^۲ شهید صدر معتقد است که تقدیم مقید منفصل بر مطلق مبتنی بر «قرینه نوعی» و بنای عقلاء بر حمل مطلق بر مقید در فرض وحدت حکم و ملاک است؛ و شارع نیز این بنا را امضا کرده است.^۳ این تحلیل نشان می‌دهد که مبنای تحدیدی در نسبت مطلق و مقید، در عمق خود بر قرینیت نوعی و عقلایی استوار است؛ به این معنا که عرف، دلیل مقید را نوعاً برای تفسیر و تحدید ظهور مطلق در نظر می‌گیرد.

ج. نسبت مبین و مجمل: در این نسبت، دلیل یا قرینه‌ای با دلالت روشن، اجمال دلیل دیگر را برطرف می‌سازد و مراد شارع را تعیین می‌کند. مبین گاه به صورت متصل و گاه به صورت منفصل تحقق می‌یابد. در صورت نخست، قرینه در همان سیاق و متصل به لفظ مجمل ذکر می‌شود؛ مانند تعبیر «مِنَ الْفَجْرِ» در آیه «كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»^۴ که اجمال «الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ» و «الْخَيْطُ الْأَسْوَدُ» را تبیین می‌کند. در صورت دوم، مبین در دلیل دیگری می‌آید و اجمال دلیل نخست را روشن می‌سازد؛ مانند آیه «أَجَلْتُ لَكُمْ بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ»^۵ که با آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكَ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ...»^۶ تبیین می‌شود. همچنین بسیاری از اجمال‌های قرآن مانند کیفیت نماز یا نصاب زکات به وسیله سنت پیامبر (ص) بیان گردیده است. کارکرد مبین در این نسبت دو گونه است: گاه موجب تخصیص یا تقیید می‌شود و دایره شمول عام یا مطلق را محدود می‌سازد، و گاه صرفاً نقش بیان و رفع اجمال دارد، بدون آنکه دلالت را تضییق کند. در هر دو صورت، مبین از اقسام قرائن تحدیدی به شمار می‌آید، زیرا ظهور دلیل مجمل را از حالت ابهام یا توسعه احتمالات خارج کرده و آن را به مراد جدی شارع محدود می‌سازد.^۷

د. نسبت نص، ظاهر و اظهر: در اصول فقه، نسبت میان «نص» و «ظاهر» معمولاً در چارچوب اسباب جمع عرفی و به خصوص در قالب «مبنای تحدیدی» تحلیل می‌شود؛ بدین معنا که نص، به عنوان قرینه اقوی، ظهور دلیل ظاهر را از استقلال در دلالت ساقط می‌کند. در این تحلیل، نص به مثابه «قرینه مفسره» تلقی می‌شود که مراد جدی متکلم را تعیین کرده و ظهور ظاهر را از آن منصرف می‌سازد، بدون آن که میان آن دو تعارض مستقری شکل بگیرد. تقدم نص بر ظاهر، از باب اقوانیت دلالت نص است، نه از سنخ تعارض مستقر؛ بلکه از قبیل «جمع عرفی به قرینیت نص بر ظاهر» است. به عبارت دیگر، ظهور ظاهر در برابر نص، شأن استقلال ندارد و با وصول نص، دلالت

^۱ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۹/۷ تا ۲۰.

^۲ مظفر، أصول الفقه، ۱۴۲/۱؛ نائینی، أجود التقريرات، ۴۵۰/۱؛ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۶۸/۷ و ۱۸۴؛ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۴۳۸.

^۳ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۸۱/۷ تا ۱۸۴.

^۴ بقره: ۱۸۷.

^۵ مائده: ۱.

^۶ مائده: ۳.

^۷ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۲۵۲ تا ۲۵۳؛ مظفر، أصول الفقه، ۲۰۱/۱؛ میرزای قمی، القوانين المحکمة فی الأصول، ۱۹۸/۲.

ظاهر به طور طبیعی و عرفی محدود یا منصرف می شود. برای نمونه، اگر دلالت یک دلیل، در نگاه ابتدایی، بر وجوب فهمیده می شود، و در همان موضوع، نص دیگری به صراحت بر استحباب وارد گردد، عرفاً نص بر استحباب، قرینه مفسره محسوب می شود و هرگونه احتمال وجوبی که از دلیل اول برداشت می شد، کنار می رود و ظهور نهایی به نفع استحباب تثبیت می شود. در واقع، نص، ظهور وجوبی احتمالی دلیل اول را می شکند و آن را به استحباب برمی گرداند. این نوع تحدید و انصراف، در حقیقت همان «جمع عرفی» است، اما از نوعی خاص که مبتنی بر اقوانیت دلالت نص نسبت به ظاهر است. در اینجا اگرچه ظاهر لفظی اجمال لفظی ندارد، اما مراد جدی متکلم نسبت به آن، تا قبل از نص، در معرض چند احتمال است و نص این تردید در مراد جدی را رفع می کند.^۱ در اصطلاح این نوشتار، تقدیم نص و نیز تقدیم اظهر بر ظاهر، ذیل «مبنای تحدیدی» دسته بندی می شود، هرچند در کتب اصولیین غالباً با عنوان عمومی «جمع عرفی» و در ذیل «اسباب رفع تعارض بدوی» ذکر می گردد. قابل توضیح است که تقدیم اظهر بر ظاهر نیز از سنخ «قرینه نوعیه» و «حمل الظاهر علی الأظهر» است؛ یعنی بنای عقلاء آن است که در صورت صدور دو بیان متنافی، مراد متکلم را بر طبق دلالت اظهر قرار دهند و ظاهر را بر آن حمل کنند. اما اگر این حمل به گونه ای انجام شود که عرف آن را «تأویل تبرعی» بداند و مفاد دلیل اظهر هنوز میان قرینیت و معارضه مردد بماند، در آن صورت، جمع عرفی محقق نمی شود و نوبت به قواعد باب تعارض و ترجیح می رسد.^۲

۴. ۲. مبنای نظارتی (حکومت و ورود)

مبنای نظارتی مرحله ای مهم در تحلیل نسبت های دلالتی است؛ زیرا در اینجا، قرینه در خود لسان یکی از دو دلیل حضور دارد و ظهور دلیل دیگر را تحت اشراف می گیرد. در حکومت، لسان دلیل حاکم، با نگاه تفسیری یا تنزیلی، موضوع یا حکم دلیل محکوم را توسعه یا تضییق می کند؛ و در ورود، دلیل وارد، موضوع دلیل مورد را حقیقتاً از میان برمی دارد و به این وسیله، مجال برای فعلیت حکم مورد در آن مورد باقی نمی گذارد. اهمیت آن در این است که رفع تنافی میان ادله همیشه با تخصیص و تنقید نیست، بلکه گاه خود تعبیر شارع قرینه ای درونی برای فهم مراد جدی او می گردد. شهید صدر این نوع قرائن را «قرینه شخصی» می نامد که در نسبت خاص میان دو دلیل، وظیفه تفسیر یا تنزیل یا رفع موضوع را برعهده دارند.^۳

أ. نسبت حاکم و محکوم: در این نسبت، دلیل حاکم با زبان تفسیر یا تنزیل، بر ظهور دلیل محکوم نظارت دارد؛ نه به سبب اقوانیت دلالت عادی، بلکه به سبب نوع لسان خود، ظهور دلیل دیگر را در محدوده ای خاصی تصرف می کند. نمونه های روشن آن، ادله «لا ضرر» و «لا حرج» و «امتنان» است که بر احکام اولیه حکومت دارند و معنای آن ها را در چارچوب خاصی قرار می دهند؛ همچنین تعبیری مانند «الطواف صلاة» یا «لا ربا بین الوالد و ولده» که با زبان تنزیل یا تفسیر، موضوع ادله ای دیگری را تغییر می دهند. این گونه ادله، هرچند از حیث سند و کاشفیت، ظنی اند، به سبب تعبّد شارع به حجیت شان، در مقام تنظیم نسبت با ادله ای دیگر، نقش قطعی می یابند و بدون

^۱ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۲۱۱/۷؛ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۴۳۸؛ انصاری، فرائد الأصول، ۷۸۸/۲.

^۲ مظفر، أصول الفقه، ۲۳۳/۳؛ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۲۲۷/۷ تا ۲۲۹.

^۳ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۷۱ تا ۱۶۵/۷.

تحقق تعارض واقعی، موجب تقدم دليل حاکم می‌گردند. بنابراین، قرینه در نسبت حکومت، نقش نظارتی دارد و دلالت دليل محکوم را در چارچوبی خاص تنظیم می‌کند.^۱

ب. نسبت وارد و ورود: در موارد ورود، دليل وارد، موضوع دليل ورود را از اساس منتفی می‌سازد؛ به گونه‌ای که با انتفاء موضوع، حکم ورود در آن مورد، دیگر مجالی برای فعلیت ندارد. این نسبت از سنخ حکومت نیست، بلکه از باب ورود است؛ مانند ورود دليل قطعی «حکم شرعی» بر اصل برائت عقلی «قبح عقاب بلا بیان»؛ وصول حکم به وسیله دليل قطعی، موضوع اصل برائت (عدم بیان) را حقیقتاً از بین می‌برد. در این جا تنافی در عالم جعل دو حکم نیست، بلکه صرفاً در عالم فعلیت مجعولين، با رفع موضوع اصل، مجالی برای جریان آن باقی نمی‌ماند. بدین سان، اهمیت مبنای نظارتی در این است که نشان می‌دهد رفع تنافی میان ادله همیشه از مسیر تخصیص و تقييد عام و مطلق، یا از طریق جمع ظهوری نوعی نیست؛ بلکه گاه خود نحوه تعبیر شارع، به عنوان قرینه‌ای درونی و لسانی (در حکومت) یا به عنوان رافع حقیقی موضوع (در ورود)، کلید فهم مراد جدی او و تنظیم دقیق نسبت‌های دلالتی است.^۲

۴. ۳. مبنای جمع دلالتی (تفسیر و تأویل)

مراد ما از مبنای جمع دلالتی، اعم از مواردی است که در مبنای تحدیدی و نظارتی هم صورت‌بندی می‌شود، اما اینجا از زاویه «فرآیند تفسیر و تأویل عرفی» به آن‌ها نگاه می‌کنیم. در فرآیند اجتهاد، گاه میان دو دليل تنافی ظاهری رخ می‌دهد که نه از باب تحدید مستقیم مانند تخصیص و تقييد است و نه از سنخ نظارتی چون حکومت و ورود. در این موارد، قرائن لفظی، حالتیه، مقامیه و عقلی به کار گرفته می‌شوند تا ظهورات متعارض در پرتو یکدیگر تفسیر یا تأویل شوند و انسجام معنایی برقرار گردد. شرط تحقق جمع عرفی آن است که عرف در ضمیمه کردن دو دليل دچار تحیر نشود به گونه‌ای که عرف، به صورت روشن یکی را قرینه بر دیگری بداند؛ در غیر این صورت، جمع تبرعی و مردود خواهد بود.^۳ شهید صدر نمونه‌هایی مانند «لا بأس ببيع العذرة» در برابر «ثمن العذرة سحت» و نیز امر ظاهر در وجوب در کنار ترخیص ظاهر در اباحه را نقد کرده و نشان می‌دهد که بدون قرینه ثالث، جمعی چون حمل بر استحباب یا تقسیم موضوع مغالطه است. مراد از جمع دلالتی در معنای موسّع، مجموعه سازوکارهایی است که با تکیه بر قرائن عرفی، حالتیه، تاریخی و عقلی، ظهورات را بازتأویل یا نسبت‌دهی می‌کنند. این مبنا شامل جمع ظهوری (عام/خاص، مطلق/مقید، ظاهر/ظاهر، قدر متیقن)، حمل ظهور بر ارشاد یا کراهت با قرائن مقامیه، و نیز توجه به شرایط صدور مانند تقيه یا امتنان می‌شود. افزون بر این، دلالات غیرصریح همچون اقتضاء، اشاره و التزام نیز در این چارچوب قرار دارند. در مجموع، مبنای جمع دلالتی با بهره‌گیری از قرائن عقلایی، امکان رفع تنافی‌های ظاهری و بازسازی انسجام میان ظهورات را فراهم می‌سازد و در کشف مراد شارع مؤثر است.^۴

أ. نسبت جمع ظهوری (جمع عرفی اصولی): در این محور، قرینه به صورت لفظی یا حالی عمل می‌کند و عرف را به حمل یک دليل بر دیگری هدایت می‌نماید. برای نمونه، در حمل عام بر خاص، دليل خاص به عنوان قرینه منفصل ظهور عام را محدود می‌سازد؛ در حمل

^۱ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۶۵/۷ تا ۱۶۹؛ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۴۳۷ تا ۴۳۸؛ نائینی، أجود التقريرات، ۱۶۶/۱.

^۲ مظفر، أصول الفقه، ۲۲۳/۲؛ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۴۸/۷؛ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۴۲۹؛ نائینی، أجود التقريرات، ۱۶۲/۲.

^۳ نائینی، أجود التقريرات، ۵۱۲/۲.

^۴ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۲۲۷/۷ تا ۲۲۹.

مطلق بر مقید، قرینه مقید اطلاق را تحدید می‌کند؛ در حمل ظاهر بر اظهر، اظهر قرینه بر ظاهر قرار می‌گیرد؛ و در قدر متیقن، قرینه ارتکازی عرفی دایره شمول دلیل را محدود می‌سازد. بدین‌سان، قرینه در اینجا نقش ابزار انسجام‌بخش عرفی را ایفا می‌کند و مانع از شکل‌گیری تعارض واقعی میان ادله می‌شود.^۱

ب. **نسبت حمل‌های تفسیری:** در این محور، قرینه از سنخ حالیه یا مقامیه است و کارکرد ظهور را تغییر می‌دهد. برای نمونه، در حمل امر بر ارشاد، قرینه مقامیه مانند سیاق یا غرض متکلم نشان می‌دهد که امر در مقام ارشاد (نصیحت یا پیشنهاد) است، نه وجوب عملی؛ و در حمل نهی بر کراهت، قرینه حالیه یا لثیه آشکار می‌سازد که نهی در مقام بیان شدت حرام نیست، بلکه در مقام نکوهش و نهی غیرتخیری است. در اینجا قرینه کارکرد معنایی ظهور را منتقل می‌کند و معنای ظاهری را به معنای ثانوی می‌برد.^۲

ج. **نسبت مبتنی بر شرایط صدور:** در این محور، قرینه از سنخ مقامیه و تاریخی است و توجه به شرایط صدور دلیل را ضروری می‌سازد. برای نمونه، در مواردی قرینه حالیه نشان می‌دهد که دلیل در مقام تقیه صادر شده است؛ در برخی موارد، قرینه لثیه و عقلایی بیانگر آن است که حکم برای رفع مشقت و بر اساس امتنان جعل گردیده؛ و گاه قرینه عقلی یا ارتکازی تناسب میان حکم و موضوع را آشکار می‌سازد. بدین‌سان، قرینه در اینجا زمینه‌ساز تأویل است و به فقیه می‌فهماند که ظهور لفظی باید در پرتو شرایط صدور فهمیده شود.^۳

د. **نسبت دلالات غیر صریح:** در این محور، قرینه از سنخ عقلی و ارتکازی است و دلالت‌های فرعی را از متن استخراج می‌کند. برای نمونه، در دلالت اقتضاء، قرینه عقلی نشان می‌دهد که بدون فرض یک امر، کلام بی‌معنا خواهد بود؛ در دلالت اشاره، قرینه نحوی یا ساختاری نکات ضمنی را منتقل می‌سازد؛ در دلالت التزام، قرینه عقلی یا عرفی لازمه معنا را آشکار می‌کند؛ و در مفهوم موافقت و مخالفت، قرینه منطقی از ساختار جمله به دست می‌آید. بدین‌سان، قرینه در اینجا افق معنایی تازه‌ای می‌گشاید و دلالت مطابقی را به دلالت‌های ضمنی و التزامی گسترش می‌دهد.^۴

اخبار علاجیه ناظر به تعارض مستقر و عدم امکان جمع عرفی است؛ مادامی که با قرائن تحدیدی، نظارتی یا جمع دلالتی بتوان ظهورات را به ظهور ثانوی سامان داد، نوبت به ترجیح و اخبار علاجیه نمی‌رسد. به تعبیر اصولیون، «الجمع مهما أمکن أولى من الطرح» در رتبه‌ای مقدم بر «الاحذ بأحدهما و طرح الآخر» قرار دارد و جمع عرفی تماماً مبتنی بر کشف قرینیت هست. در نتیجه، قرینه در همه محورها عامل رفع تنافی و کشف مراد شارع است.^۵

^۱ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۹/۷ و ۲۵؛ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۴۴۱؛ نائینی، أجود التقریرات، ۵۱۲/۲.

^۲ خوبی، دراسات فی علم الأصول، ۳۰۰/۳؛ صنفور، بحوث أصولیه، ۳۸۹/۱ تا ۳۹۰؛ نائینی، أجود التقریرات، ۵۴۰/۱.

^۳ انصاری، فرائد الأصول، ۵۳۶/۲؛ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۳۳۶؛ نائینی، أجود التقریرات، ۴۱۹/۲؛ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۳۴۲/۶.

^۴ مظفر، أصول الفقه، ۱۶۲/۱؛ انصاری، فرائد الأصول، ۵۳۶/۲؛ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۲۳۴؛ نائینی، أجود التقریرات، ۵۰۱/۱؛ صدر، بحوث فی علم

الأصول، ۳۸۵/۳؛ رشتی، بدائع الأفكار، ۱۹۲.

^۵ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۲۱۵ تا ۲۰۵/۷.

۴. ۴. مبنای ترجیحی (رفع تعارض و حل تراحم)

در فرآیند استنباط احکام، تعارض ادله و تراحم احکام از مهم‌ترین چالش‌های اجتهادی به‌شمار می‌روند. نقش قرائن در این میان، نه تنها در رفع تعارض بلکه در ترجیح یکی از دو دلیل یا حکم، جایگاهی محوری دارد. قرائن در سه سطح اصلی عمل می‌کنند:

در سطح سند، با ابزارهایی چون شهرت فتوایی، اجماع و سیره مشرعه و دیگر مرجحات صدور و رجالی

در سطح دلالت، معیارهایی مانند اقوانیت ظهور، سیاق، مناسبت حکم و موضوع، و دیگر مرجحات متنی و دلالتی

در سطح عمل و امثال، در مقام تراحم، با تعیین اهم و مهم و اعمال قواعدی مانند امتنان و دفع ضرر.

افزون بر این، مرجحات زمانی (مانند تقدم دلیل متأخر در مقام تعارض ادله)، مرجحات مضمونی (موافقت با کتاب و مخالفت با عامه)، و نسبت قرائن با اصول عملی (مانند برائت، احتیاط و استصحاب در فرض تساقط امارات) نیز باید مورد توجه قرار گیرند.^۱ بدین‌سان، قرائن به‌عنوان مبنای ترجیحی، مسیر اجتهاد را از انسداد به انسجام سوق می‌دهند و نظام استنباط را در برابر تعارضات و تراحمات سامان می‌بخشند.

هرگاه دو دلیل از حیث سند یا دلالت با یکدیگر در تعارض باشند، به‌گونه‌ای که نه حکومت و ورود جاری باشد، نه تخصیص و تقیید، و نه جمع عرفی ممکن گردد، تعارض مستقر تحقق یافته و مورد اخبار علاج و مرجحات منصوصه و غیرمنصوصه قرار می‌گیرد.^۲ در این‌که آیا مرجحات جنبه مولوی دارند یا صرفاً ارشادی به قوت کشف‌اند، بحث‌های مفصلی شده است؛ در نهایت، شهید صدر تصریح می‌کند که ملاک اصلی همان «تقدیم آنچه نزدیک‌تر به واقع و دارای کاشفیت مطمئن‌تر است» می‌باشد. یعنی محور بحث همچنان بر قرینیت و کاشفیت اقوی استوار است، نه بر تعبدی بی‌ملاک و فاقد جهت، و نتیجه این است که معیار نهایی در ترجیح، همان قوت کاشفیت و اقربیت به واقع است و اساس حجیت در این باب بر همین مبنا محفوظ می‌ماند.

أ. مبنای ترجیحی در تعارض سندی و دلالتی: گاه دو دلیل از حیث سند با یکدیگر در تعارض‌اند؛ مانند تعارض خبر ثقه با خبر ضعیف، یا تعارض دو خبر نسبت به وثاقت و عدالت راوی. قرائن در اینجا، با تکیه بر شهرت فتوایی، سیره مشرعه، اجماع، مذاق شارع، و اشباه و نظائر، یکی از اسناد را تقویت یا تضعیف می‌کنند و زمینه ترجیح را فراهم می‌سازند. این قرائن غالباً از سنخ ظنون معتبر، لَبّی یا عرفی‌اند. در تعارض دلالتی نیز دو دلیل از حیث ظهور با هم در تنافی‌اند، به‌گونه‌ای که جمع عرفی میان آن‌ها ممکن نیست. در این مقام، معیارهایی چون اقوانیت ظهور، تقدم در زمان صدور (در فرض احتمال نسخ)، و مناسبت حکم و موضوع، از قرائن ترجیحی به‌شمار می‌آیند، و قرائن لَبّیه، ارتکازیه و استفاده از اشباه و نظائر در تقویت یکی از دو ظهور نقش‌آفرین‌اند.^۳

^۱ انصاری، فرائد الأصول، ۳۹۷/۱ و ۷۶۴ تا ۷۶۶؛ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۴۴۱؛ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۷۵/۴.

^۲ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۳۴۹/۷.

^۳ انصاری، فرائد الأصول، ۷۵۲/۲ و ۷۶۸ تا ۷۵۹؛ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۴۴۹؛ نائینی، أجود التقریرات، ۴۹۸/۲ و ۵۰۱ تا ۵۰۵؛ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۲۹/۱؛ ۲۴/۲؛ ۳۸۲ تا ۳۸۳؛ ۲۳۲/۷ و ۲۳۷.

ب. مبنای ترجیحی در تراحم احکام: تراحم هنگامی رخ می‌دهد که دو حکم شرعی در مقام امثال قابل جمع نباشند؛ مانند وجوب نجات غریق و وجوب نماز در وقت، برای مکلف واحد با قدرت واحد. در این موارد، قرائن ترجیحی نقش تعیین‌کننده دارند و برخلاف مرجحات باب تعارض (که به سند و دلالت نظر دارند)، ناظر به مقام عمل‌اند. مهم‌ترین قرائن ترجیحی در باب تراحم عبارت‌اند از:

- اهمیت ملاک (الأهم فالأهم): و تقدیم واجب‌ا هم بر مهم.

- تقدم مشروط به قدرت عقلی بر مشروط به قدرت شرعی: در بسیاری از صور، به این معنا که تکلیفی که ملاکش بالفعل است و فقط به عدم عجز عقلی متوقف است، بر تکلیفی که از اساس مشروط به عدم امر به خلاف و امثال آن است، مقدم می‌شود.

- تقدیم واجبی که بدل ندارد بر واجبی که بدل دارد: مانند تقدیم حفظ نفس یا تطهیر بدن بر وضوء در فرض مزاحمت. در برخی صور دو واجب مشروط به قدرت شرعی، به‌ویژه جایی که هر دو مضیق و غیر قابل جمع‌اند، تقدم واجب متقدم زمانی به‌عنوان یکی از وجوه ترجیح مطرح شده است.

اگر هیچ‌یک از این قرائن جاری نشود، عقل حکم به تخییر در مقام امثال می‌کند، که ثمره‌اش در بحث وحدت یا تعدد عقاب ظاهر می‌شود. همچنین مذاق شارع و قواعد امتنان، قرائن تکمیلی‌اند که در موارد خاص، جانب‌ا هم یا جانب ترخیص را تقویت کرده و در تشخیص مسیر عقلایی ترجیح‌یاری می‌رسانند. بدین‌سان، قرائن ترجیحی در باب تراحم، همانند باب تعارض، نظام استنباط را از انسداد به انسجام سوق می‌دهند و ساختار عقلایی ترجیح را روشن می‌سازند.^۱

جدول (۱)

چارچوب مرحله محور مبادی نظام مندسازی قرائن			
مرحله	مؤلفه‌های اصلی (ارکان و اقسام)	کارکرد در فرآیند استنباط	خروجی و اتصال به مرحله بعد
۱. مبانی تحقق (هستی‌شناسی قرینه)	۱. اقتران: (حقیقی یا اعتباری/عرفی) ۲. ذوالقرینه: (نص مبتدا یا وابسته) ۳. تأثیر: (تغییر در ظهور یا حجیت) ۴. وحدت مخاطب و بستر ارتباطی	اعتبارسنجی اولیه: آیا این «نشانه»، شرایط لازم برای تأثیرگذاری بر کلام شارع را دارد؟ تمیز قرینه از ذوالقرینه.	تثبیت اصل قرینیت عبور از این مرحله یعنی: «این دلیل، صلاحیت قرینه بودن را دارد» و به مرحله تعیین نوع می‌رود.
۲. مبانی سنخ‌شناسی (چیستی و قدرت قرینه)	الف. ساختاری: ۱. متصل (مانع انعقاد ظهور) ۲. منفصل (رافع حجیت) ۳. لبی/ارتکازی (عقل و عقلا) ۴. حالی/مقامی (سیاق و مقام) ب. کارکردی: ۱. زمینه‌ای (شکل‌دهنده ظهور اولیه) ۲. مکمل (تنظیم‌کننده ظهور ثانوی)	تعیین جایگاه و قدرت اثر: مشخص می‌کند که قرینه در چه سطحی عمل می‌کند (انعقاد ظهور یا حجیت؟) و جنس آن چیست (لفظی یا غیرلفظی؟).	طبقه‌بندی ابزاری قرائن شناسایی شده، دسته‌بندی می‌شوند تا مشخص شود کدام یک برای تخصیص، کدام برای حکومت و کدام برای ترجیح مناسب‌اند.

^۱ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۱۵۵، ۱۶۳، ۴۴۰؛ نائینی، أجود التقریرات، ۲۸۳ تا ۲۷۱/۱، ۲۷۶، ۳۶۵؛ ۵۰۴/۲؛ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۶۶/۳، ۳۳/۴، ۱۸۶، ۲۰۳؛ ۱۷۹/۵؛ ۸۱/۷، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۳۷.

۳. مبانی تنظیم گرایانه (چگونگی عملکرد در نسبت های دلالی)	۱. مبناى تحدیدی: تخصیص، تقیید، حمل ظاهر بر نص/اظهر. ۲. مبناى نظارتی: حکومت (تفسیر)، ورود (رفع موضوع). ۳. مبناى جمع دلالی: حمل بر ارشاد/کراهت، تقیه، دلالات ضمنی (اقتضاء/اشاره). ۴. مبناى ترجیحی: مرجحات سندی، دلالی و عملی (تزام).	حل تعارض و کشف مراد جدی: این مرحله، موتور پردازش است. قرائن طبقه بندی شده در مرحله قبل، اینجا به کار گرفته می شوند تا تهافت بدوی را رفع کرده و حجت نهایی را تعیین کنند.	حکم نهایی منجز/معذر خروجی نهایی سیستم؛ یا جمع عرفی حاصل شده و مراد جدی کشف می شود، یا با ترجیح، حجت از لاحجت جدا می گردد.
---	--	--	---

نتیجه گیری

مسئله محوری این پژوهش، تأسیس « مبادی نظام مندسازی در اصول فقه و تنظیم نسبت های دلالی » بود؛ پرسشی که ناظر به امکان طراحی الگویی مرحله محور برای بهره برداری اجتهادی از نشانه ها و دلالت های مؤثر در فرایند استظهار است. یافته های تحقیق نشان داد که این مبادی در سه سطح اصلی بازسازی پذیرند: مبانی تحقق قرینیت، مبانی سنخ شناسی، و مبانی تنظیم گرایانه در نسبت های دلالی؛ و هر یک کارکردی مشخص در نظام مندسازی دارند. در سطح نخست، مبانی تحقق قرینیت با ارکانی چون اقتران و ذوالقرینه، تأثیر و تقدم دلالی، وحدت مخاطب و بستر ارتباطی، و تمییز قرینه از ذوالقرینه نشان دادند که فرایند استظهار صرفاً شهود عرفی نیست، بلکه بر مجموعه ای از شروط ساختاری و ارتباطی استوار است. این مبانی معیار تشخیص نشانه معتبر و ابزار کنترل پذیری استظهار را فراهم می سازند. در سطح دوم، مبانی سنخ شناسی با تقسیم چهارگانه متصل، منفصل، حالی/مقامی و لّبی، و با نوآوری در تفکیک زمینه ای و مکمل، نظامی دوبعدی برای طبقه بندی ارائه کردند. نشانه های زمینه ای در شکل گیری ظهور ابتدایی و تحدید اولیه ادله نقش دارند و مانع از تعارضات مصنوعی می شوند؛ در حالی که نشانه های مکمل در ظهور ثانوی و تنظیم نهایی نسبت های دلالی فعال اند و ابزار اصلی جمع عرفی، حمل های تفسیری و ترجیح در تعارض محسوب می شوند. این تفکیک، پل ارتباطی میان سنخ شناسی و تنظیم نسبت های دلالی است و نوآوری کارکردی مقاله را تشکیل می دهد. در سطح سوم، مبانی تنظیم گرایانه نشان دادند که نشانه ها در چهار چارچوب تحدیدی، نظارتی، جمع دلالی و ترجیحی ایفای نقش می کنند. بدین سان، سه سطح مبادی مقاله، نشانه ها را از مجموعه ای پراکنده به منظومه ای تحلیلی و قابل ارزیابی در اصول فقه تبدیل می کنند؛ منظومه ای که در آموزش اصول، تحلیل اختلافات فقهی و تفسیری، و بازطراحی مناهج اجتهادی کاربردی پذیر است. با این همه، پژوهش حاضر با دو محدودیت روبه روست: نخست، تنوع مکاتب اصولی درون امامیه که در تلقی از نشانه های لّبی، بنای عقلاء و تعامل با نشانه های منفصل تفاوت هایی دارند و در این تحقیق تنها به صورت کلی منعکس شده اند؛ دوم، نظری بودن الگو و عدم آزمون میدانی آن بر پرونده های گسترده تعارضات روایی یا مسائل مستحدثه. این محدودیت ها دامنه تعمیم الگو را در برخی جزئیات کاهش می دهند. بر این اساس، افق های آینده پژوهش در دو مسیر قابل پیگیری است: نخست، مطالعه

درون‌مذهبی برای سنجش الگوی سه‌سطحی در مکاتب مختلف امامیه؛ دوم، کاربری عملی الگو در پرونده‌های عینی اجتهادی برای ارزیابی کارایی آن در حل تعارضات، تنظیم نسبت‌های دلالتی و کاهش سرایت نابجا به اصول عملی. نتیجه نهایی آن است که نظام‌مندسازی، نه تنها شرط اتقان و انسجام فرایند اجتهاد، بلکه راهی برای ارتقای روش‌شناسی اصول فقه و ایجاد چارچوبی منسجم در تحلیل نصوص شرعی درون سنت امامیه می‌باشد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم. کفایة الأصول. قم: طبع آل‌البیت. ۱۴۰۹ق.
۳. ابن رشد، محمد بن احمد. الضروري في أصول الفقه، أو، مختصر المستصفی. بیروت: دار الغرب الإسلامی. ۱۹۹۴م.
۴. ابن درید، محمد بن حسن. جمهرة اللغة. بیروت: دارالعلم للملایین. ۱۹۸۸.

٥. ابن قيم جوزيه، محمد بن ابي بكر. إعلام الموقعين عن رب العالمين. جده: نشر نقطه. ١٤٢٣ق.
٦. ابن حاجب، عثمان بن عمر؛ بقا، محمد مظهر؛ اصفهاني، محمود بن عبدالرحمن. بيان المختصر: شرح مختصر ابن الحاجب. عربستان: مطبعة باقري. ١٤٠٦ق.
٧. ابن منظور، محمد بن مكرم. لسان العرب. بيروت: دارالصادر. ١٤١٤ق.
٨. ابن نجيم، زين الدين بن ابراهيم. فتح الغفار بشرح المنار المعروف بمشكاة الأنوار في أصول المنار. بيروت: دارالكتب العلمية. ١٤٢٢ق.
٩. اسفندياري (اسلامي)، رضا. «قرينه شناسی در اصول فقه مقارن» پژوهشنامه مذاهب اسلامي ٨، ش ١٥ (١٤٠٠): ٤٣٣-٤٥٦. doi:10.22034/jid.2021.223890.1992.
١٠. اسلامي، رضا،، "جاىگاه قرائن منفصل در شكل گيرى ظهورات ثانوى"، فصلنامه پژوهش هاى اصولي، ٦ ٢٢ (١٣٩٣): e114283.
١١. انصاري، مرتضى. رسائل فقهية. قم: مجمع الفكر الاسلامي. ١٤١٤ق.
١٢. انصاري، مرتضى. فرائد الأصول. قم: موسسه النشر الاسلامي. ١٤١٦ق.
١٣. امام خميني، سيد روح الله. مناهج الوصول إلى علم الأصول. قم: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني. ١٤١٥ق.
١٤. امام خميني، سيد روح الله. تنقيح الأصول. تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني. ١٤١٨ق.
١٥. باقلاني، محمد بن طيب. التقریب و الإرشاد (الصغير). بيروت: مؤسسه الرسالة. ١٤١٨ق.
١٦. بصري، ابوالحسن محمد بن علي. المعتمد في اصول الفقه. بيروت: دارالكتب العلمية. ١٤٠٣ق.
١٧. بركاتي، ابوعاصم. دلالة الاقتران ووجه الاحتجاج بها عند الأصوليين. دار النشر والتوزيع الإسلامية. ١٤٣٢ق.
١٨. بدران، عبدالقادر. المدخل إلى مذهب الإمام أحمد بن حنبل. بيروت: مؤسسة الرسالة. ١٤٠١ق.
١٩. بدری، تحسين. معجم مفردات أصول الفقه المقارن. تهران: المشرق للثقافة و النشر. ١٤٢٨ق.
٢٠. تهانوی، محمد علي. موسوعة كشاف اصطلاحات الفنون و العلوم. بيروت: مكتبة لبنان ناشرون. ١٩٩٦م.
٢١. وحيد بهبهاني، محمدباقر. الفوائد الحائرية. قم: مجمع الفكر الاسلامي. ١٤١٥ق.
٢٢. سمرقندی، محمد بن احمد. ميزان الأصول في نتائج العقول. قطر: مطابع الدوحة الحديثة. ١٤٠٤ق.
٢٣. شیرازی، میرزا محمد حسن بن محمود. تقارير في أصول الفقه. قم: بی ناشر. ١٤١٨ق.
٢٤. حلی، حسين. أصول الفقه. قم: مكتبة الفقه. ١٤٣٢ق.
٢٥. صدر، محمدباقر. دروس في علم الأصول. قم: انتشارات اسلامي. ١٤١٨ق.
٢٦. صدر، محمدباقر. بحوث في علم الأصول. قم: موسسه دائره المعارف فقه اسلامي. ١٤١٧ق.
٢٧. صنعاني، حسن محمد؛ امير، محمد بن اسماعيل؛ سياغی، حسين احمد. أصول الفقه (إجابة السائل شرح بغية الآمل). بيروت: مؤسسة الرسالة. ١٩٨٨.
٢٨. صنفور، محمد. المعجم الأصولي. قم: منشورات الطيار. ١٤٢٨ق.
٢٩. حسن، خالد رمضان. معجم أصول الفقه. قاهره: مطبعة المدني. ١٤١٨ق.
٣٠. حسيني شاهرودي، محمود. نتائج الأفكار في الأصول. قم: نشر آل مرتضى. ١٣٨٥ش.
٣١. خويي، ابوالقاسم. دراسات في علم الأصول. قم: موسسه دائره المعارف فقه اسلامي. ١٤١٩ق.

۳۲. خدیجه خدمتکار آرانی؛ حمیدرضا فهیمی تبار؛ پرویز رستگار جزی. "بررسی نقش قرائن در گوناگونی رهیافت‌های تفسیری با محوریت تفسیر آیت الله صادقی‌تهرانی و عزت دروزه". پژوهش‌های تفسیر تطبیقی، ۶، ۲، ۱۳۹۹، ۲۸۴-۲۶۱. doi: 10.22091/ptt.2020.4780.1654

۳۳. جرجانی، علی بن محمد. التعریفات. تهران: انتشارات ناصر خسرو. ۱۳۷۰ ش.
۳۴. جوینی، عبدالملک بن عبدالله. البرهان فی أصول الفقه. بیروت: دار إحياء التراث العربی. ۱۴۲۳ ق.
۳۵. جوهری، اسماعیل بن حماد. تاج اللغة و صحاح العربیة (الصحاح). بیروت: دارالعلم للملایین. ۱۴۱۰ ق.
۳۶. صدر، محمد. ما وراء الفقه. بیروت: دار الأضواء. ۱۴۲۰ ق.
۳۷. رضا اسلامی اسفندیاری و محمد صاعدرازی، "جایگاه قرینه مقابلۀ در استنباط"، دوفصلنامه علمی پژوهشی اصول فقه حوزه، ۳۳ (۱۳۹۸): ۱۱۸-۱۰۵.

۳۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. مفردات ألفاظ القرآن. بیروت: دارالقلم. ۱۴۱۲ ق.
۳۹. رشتی، حبیب‌الله. بدائع الأفكار. قم: مؤسسه آل‌البیت. بی‌تا.
۴۰. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله. البحر المحیط فی أصول الفقه. دار الکتبی. ۱۴۱۴ ق.
۴۱. عاملی، صدرالدین صدر. خلاصة الفصول فی علم الأصول. تهران: چاپخانه سنگی علمی. ۱۳۶۷ ق.
۴۲. مبارک، محمد بن عبدالعزیز. القرائن عند الأصولیین. ریاض: جامعه الامام محمد بن سعود الاسلامیه. ۱۴۲۶ ق.
۴۳. مظفر، محمدرضا. أصول الفقه. قم: انتشارات اسماعیلیان. ۱۳۷۵ ش.
۴۴. میرزای قمی، ابوالقاسم. القوانين المحکمة فی الأصول. قم: طبع جدید. ۱۴۳۰ ق.
۴۵. معین، محمد. فرهنگ فارسی معین. تهران: نشر ادنا. ۱۳۸۶ ش.
۴۶. مکارم شیرازی، ناصر. انوار الأصول. قم: نشر مدرسه الامام علی بن ابی طالب. ۱۴۲۸ ق.
۴۷. سید مصطفی محقق داماد و محمد عبدالصالح شاه‌نوش فروشانی، "مفهوم قرینه و نقش آن در فهم معنای یک متن"، فصلنامه تحقیقات حقوقی، ۸۶ ۲۲ (۱۳۹۸): ۷۱-۹۸. doi: 10.29252/lawresearch.22.86.71

۴۸. نائینی، محمدحسین. أجود التقريرات. قم: مطبعة العرفان. ۱۳۵۲ ش.
۴۹. نفیسی، علی‌اکبر. فرهنگ نفیسی. تهران: انتشارات خیام. ۱۳۵۵ ش.
۵۰. نراقی، احمد بن محمد مهدی. عوائد الایام فی بیان قواعد الاحکام و مهمات مسائل. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. ۱۳۷۵ ش.

۵۱. وحید شریفی گرم‌دره و محسن رفعت، "کارکردهای قرینه سوال راوی در فهم احادیث فقهی"، مطالعات فهم حدیث، ۱۵ (۱۳۹۷): ۱۵۱-۱۷۵. doi: 10.30479/mfh.2018.1436

۵۲. هاشمی، احمد. جواهر البلاغة. قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم. ۱۳۸۱ ش.
۵۳. هاشمی‌شاهرودی، محمود. اضواء و آراء؛ تعلیقات علی کتابنا بحوث فی علم الأصول. قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی. ۱۴۳۱ ق.